

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۵/۱۲/۱۱

احمد فواد ارسلا

هنر بالاتر از هنرمند:

استاد خلیلی، استاد ناشناس و شاه شجاع



تقابل میان نبوغ هنری و لغزشها یا خطاهای سیاسی و اخلاقی هنرمندان، یک پدیده جهانی است. در سراسر دنیا، خوانندگان هنوز با یهودستیزی تی. اس. الیوت، همدلی فاشیستی ازرا پاوند، یا دیدگاههای شخصی و سیاسی پیچیده پیکاسو و ریچارد واگنر دستوپنجه نرم میکنند. نبوغ آنان غیرقابل انکار است؛ لغزشهایشان نیز همینگونه. با آن هم، آثارشان پابرجا مانده مطالعه میشود، اجرا میشود، و محبوب است، حتی در حالی که اعتبار اخلاقی آنان همواره مورد بحث است.

این معضله جهانی، انعکاسی روشنتر و احساسیتر در داخل افغانستان دارد؛ جایی که هنرمندان تنها چهرههای فرهنگی نیستند، بلکه تمثال هویت ملی، کشمکش سیاسی و زخمهای تاریخی اند. در جامعه افغانستان که تاریخ در آن عمیقاً شخصی و زخمها هنوز تازه است، جدا کردن هنر از هنرمند دشوارتر است. اما دقیقاً در همین بستر است که پیچیدگی این جدایی آشکارتر، و شاید ضروریتر، میشود.

در میان شخصیتهای فراوانی که این تشنج را تجسم میبخشند، سه چهره برجسته اند: استاد خلیل الله خلیلی، استاد ناشناس و شاه شجاع درانی. هر یک آثار جاویدان و محبوبی آفریده اند، اما هر یک بار سنگین پیوندهای سیاسی را با خود حمل میکنند، پیوندهایی که میراث آنان را شکل داده و گاهی مخدوش کرده است.

خلیلی: شاعری محبوب با زخمهای سیاست

شاعرانی محدودی وجود دارند که همچون خلیلی احترام و دلبستگی عمیق افغانها را برانگیزند. اشعار او، سرشار از عرفان، وطندوستی و هنر کلاسیک، هنوز در خانه ها، محافل و حافظه های مردم زنده اند. برای بسیاری، شعر خلیلی پناهگاهی است از زیبایی در میان دهه ها جنگ.

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خبر و لولی

اما انتخاباتهای سیاسی او خشم و ناامیدی بسیاری را برانگیخته است. خلیلی در دوران تبعیدش در پاکستان، کتابی نوشت که در آن حبیب‌الله کلکانی را ستود، چهره‌ای که نزد شمار زیادی از افغانها، بخصوص طرفداران امان‌الله خان، و استقلال افغانستان از بریتانیا به‌عنوان یاغی و عامل انگلیس شناخته میشود؛ کسی که شاه مترقی و مستقل افغانستان را در سال ۱۹۲۹ با نقشه و همکاری بریتانیا سرنگون کرد. برای کسانی که امان‌الله خان را رهبر روشنین و استقلال طلب و خیانت‌شده میدانند، همدلی خلیلی با کلکانی زخمی عاطفی است. خاصاً وقتی عواقب این کتاب و تفرقه‌های قومی در نظر گرفته شود.

از این هم دردناکتر برای بسیاری افغانها، شعر خلیلی در ستایش جنرال ضیاءالحق است، دیکتاتور پاکستانی که در ذهن مردم افغانستان با سیاستهای ویرانگری گره خورده است که افراطگرایی را تغذیه کرد و استقلال افغانستان را تضعیف نمود. اینکه شاعری چنین محبوب بتواند مردی چنین منفور را بستايد، سايه‌های دراز بر ميراث او انداخته است.

با آن هم، نیروی شعر خلیلی کمرنگ نشده است. سروده‌های او همچنان بسیار فراتر از لغزشهای سیاسی‌اش طنین‌انداز میشود. این عشق پایدار به شعرش نشاندهنده یک واقعیت است: افغانها میتوانند از سیاستهای او انتقاد کنند، اما زیبایی جاودانه هنر او را همچنان دوست داشته باشند.

ناشناس: آواز یک ملت در سایه ایدئولوژی

استاد ناشناس، یکی از بزرگترین آوازخوانان تاریخ موسیقی افغانستان، حامل همین دوگانگی است. نغمه‌های او در دری و پشتو، عمیق، معنوی و زیبا، ستونهای هویت موسیقایی کشور را شکل داده است. سرودهایی وی بخشی از بافت فرهنگی افغانستان‌اند.

اما وابستگیهای سیاسی او میراثش را سنگین کرده است. عضویت او در جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق و ایفای نقش به‌عنوان رئیس رادیوی افغانستان در دوران حکومت وابسته به شوروی، نام او را با رژیمی پیوند داد که بسیاری افغانها آن را سرکوبگر، وابسته و مسئول رنجهای عظیم دوران اشغال شوروی میدانند.

بحث‌برانگیزتر از همه، این است که ناشناس در سال‌ها آخر عمرش به‌عنوان ابزاری در دست دشمنان وحدت ملی افغانستان برای ضربه زدن به اعتبار دانشمند بزرگ کشور عبدالحی حبیبی به‌کار گرفته شد و در این راستا، درباره ریشه‌ها و دیرینگی زبان پشتو تردیدهایی دروغین مطرح کرد. برای بسیاری افغانها، حبیبی یکی از ستونهای میراث فکری کشور است؛ ضربه زدن به او، ضربه زدن به افغانستان است.

با آن هم، وقتی آواز ناشناس بلند میشود، آرام، اندوهگین و استادانه، هیاهوی سیاسی خاموش میشود. موسیقی او از کینه‌ها عبور میکند. میلیون‌ها افغان هنوز به او گوش میدهند، نه چون سیاستهای او را فراموش کرده‌اند، بلکه چون هنر او به چیزی عمیق‌تر از سیاست سخن می‌گوید.

شاه شجاع: پادشاهی منفور، شاعری محبوب

شاید هیچ چهره‌ای در تاریخ افغانستان دوگانگی میان شهرت سیاسی و ارزش هنری را مانند شاه شجاع درانی مشهود نکند. شاه شجاع به‌عنوان پادشاهی وابسته به انگلیس در جنگ اول افغان و انگلیس، چهره‌ای منفور است. او را مسئول واگذاری سرزمین و عزت کشور میدانند.

اما شاه شجاع شاعر نیز بود، و شاعری توانا. شعر مشهور او «صبح دمید، روز شد» که اول توسط ظاهر هویدا خوانده شد و بعداً توسط احمد ظاهر استوره موسیقی افغانستان افسانه‌ای جاودانه شد، هنوز از محبوبترین نغمه‌های افغانستان است. طنز تاریخ در اینجا عمیق است: پادشاهی که ملت او را در زندگی نپذیرفت، در مرگ از طریق شعر و موسیقی‌اش دوباره پذیرفته شد.

در اینجا، مردم افغانستان غریزهای فرهنگی را نشان میدهند: توانایی محکوم‌کردن یک شخصیت تاریخی به‌خاطر اشتباهات سیاسی‌اش، در حالی که زیبایی هنر او را پاس میدارند. شعر شاه شجاع از ناپسندی او گذشته، نه با پاک‌کردن تاریخ، بلکه با غنا بخشیدن به آن.

درس افغانستان: هنر میماند، هنرمند میرود

هنرمندان جنجالی افغانستان شبیه چهره‌های جهانی‌ای چون تی. اس. الیوت، ازرا پاوند یا واگنر اند که نبوغ‌شان در کنار عقاید مشکلساز سیاسی قرار دارد. اما تجربه افغانستان محسوس‌تر، عاطفی‌تر و شخصی‌تر است. این چهره‌ها هویت فرهنگی یک ملت را در دوران دگرگونی، اشغال، خیانت و مقاومت شکل دادند.

هنر آنان بخشی از حافظه عاطفی افغانستان است: عروسی‌ها، محافل، پخش‌های رادیویی، کودکی‌ها، سوگ‌ها و امیدها. خطاهای سیاسی آنان جدی و انکارناپذیر است، اما دست‌اوردهای هنریشان بخش جدایی‌ناپذیر روح ملی است.

درس اصلی روشن است:

اگر اجازه دهیم نفرت سیاسی شعر خلیلی، نغمه‌های ناشناس یا سروده‌های شاه شجاع را پاک کند، ما خود را از میراث فرهنگی‌مان محروم کرده‌ایم.

هنر، هنرمند را تطهیر نمیکند، اما لغزشهای هنرمند نیز نباید هنر را نابود کند. ارزیابی اخلاقی خالق و ارزش زیبایی‌شناختی اثر، دو مقوله جداگانه‌اند.

قدرت آن را داشتن که تاریخ را صادقانه نقد کنیم، اما زیبایی‌های آن را حفظ نماییم، نشانه بلوغ فکری است. در پایان، این هنر است که باقی میماند، نه هنرمند. و شاید این بزرگترین بخشش، و بزرگترین هدیه فرهنگ به ما باشد.